

این بی تفاوتی را دریابید

کلمه-بامداد راد

مصطفی احمدی روشن، دانش آموخته ی مهندسی شیمی از دانشگاه صنعتی شریف و معاون بازرگانی تأسیسات هسته ای نطنز، چهارشنبه ی هفته ی پیش ترور شد و به شهادت رسید.

یک، وظیفه ی حفاظت از جان احمدی روشن و احمدی روشن ها، برعهده ی کدام نهاد اطلاعاتی-امنیتی کشور است؟ چرا در طول بیش از دو سال گذشته، چهار ترور مشابه «دانشمندان هسته ای» کشور را از میان برداشته و تنها کاری که دستگاه اطلاعاتی کشور انجام داده، دستگیری ضعیف ترین حلقه ی شبکه ای بوده که برنامه ریزی این ترورها را برعهده داشته است؟

در طول دو سال و اندی گذشته و پس از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، حکومت به جای پاسخ به ابهاماتی که مردم درباره ی نتیجه ی انتخابات داشتند، روی کردی امنیتی را در مواجهه با آنان برعهده گرفت و در نتیجه، دستگاه اطلاعاتی کشور به جای حفاظت از مملکت و تأمین امنیت آن، درگیر ساختن اتهامات بی پایه و نگارش سناریوهای پیچیده بود که برای نپذیرفتن مهندسی آرای انتخابات انجام گرفت؛ وقتی رهبر جمهوری اسلامی در نماز جمعه ی تاریخی ۲۹ خرداد ۱۳۸۸ پیش از اتمام مهلت قانونی بررسی اعتراض های انتخاباتی توسط شورای نگهبان قانون اساسی، اعلام می کند تقلب در انتخابات جمهوری اسلامی «غیرممکن» است، تمام تلاش ها باید صرف این شود که این ادعا ثابت شود؛ حتی اگر به خنده دارترین سناریوها متوسل شوند. همان گونه که در جریان بررسی قتل های زنجیره ای، رهبر نظام آن ها را کار بیگانگان دانست و پس از آن بود که رسوایی بازجویی از همسر سعید امامی پیش آمد و معلوم شد با چه ترتیبات بی رحمانه ای وی وادار به اعتراف دروغین به همکاری با بیگانگان شده است.

دو. واکنش جامعه ی دانشگاهی، فضای مجازی و تاحدودی عموم مردم به خبر ترور مصطفی احمدی روشن را مقایسه کنید با واکنش این گروه ها به خبر ترور مسعود علی محمدی که دو سال پیش روی داد. تنها تفاوت این دو ترور در این بود که مرحوم احمدی روشن یک مقام بلندپایه در برنامه ی هسته ای جمهوری اسلامی بود و مرحوم علی محمدی صرفاً یک «دانشمند هسته ای». صرف نظر از بحث هایی که در بجهت های اعتراضات به نتایج انتخابات پیرامون این در گرفت، پس از ترور آقای علی محمدی دانشجویان دانشگاه تهران به صورت واقعا خودجوش واکنش درخوری به این امر نشان دادند، ولی درباره ی ترور اخیر هنوز خبری غیر از برپایی مراسم رسمی در دست نیست.

آیا این نمی تواند ارتباطی با برخورد های نظام با مردم داشته باشد که به انواع شیوه ها تحقیرشان می کند؛ از انواع گشت های امنیت اخلاقی و ارشاد و نسبت، تجاوز به حریم خصوصی مردم با جمع آوری دیش های ماهواره و سلب آزادی های فردی مردم به طرق گوناگون، تا سرکوب ها و برخوردهایی که با اعتراض مسالمت آمیز مردم صورت گرفت؟ نمی شود این موضوع به جدایی مردم از حکومتی مربوط باشد که مدام در حال دروغ گویی و ساختن آمارهای بی پایه است و در حالی که شرایط زندگی مردم بدتر از «شعب ابی طالب» است، مدعی وجود شرایط «بدر و خبیر» در کشور است؟ آیا امکان ندارد که حتی هواداران سرسخت نظام هم از انبوه فشارها و سختی ها به جان آمده و عطای حمایت از حکومتی را که به آن معتقد بودند، به لغایش بخشد؟ باشند؟ این، همان ریزش مشروعیت نظام نیست که میرحسین موسوی آن را به حاکمان جمهوری اسلامی هشدار داده بود؟

سه. وجود انسان ارزش مند است. من پیش تر نسبت به سخن گفتن از ترور قاسم سلیمانی -فرمانده سپاه قدس- از سوی مقام های آمریکایی واکنش نشان داده بودم [۱]. ترور این هم وطن هم محکوم است، کار هرکس می خواهد باشد. اما باید دانست همه ی مردم این گونه فکر نمی کنند که وجود آدمی را بیرون از نهادی که مشغول به کار در آن است ببینند؛ نظیر همان فکری که درباره ی سردار حسن تهرانی مقدم -رییس سازمان جهاد خودکفایی سپاه- داشتند. او را هم نه یک انسان که جانش جدا از لباسی که بر تن دارد ارزش مند است، بلکه جزئی از سپاهی می دانند که سرکوب می کند و به جای تمرین در یادگان، مشغول جولان در سرمایه های این مملکت است.

آن زمان که عبدالرضا سودبخش [۲]- پزشکی که زندانیان کهزیرک را معاینه کرده بود و اطلاعات گسترده ای پیرامون تجاوز به زندانیان این زندان داشت و حاضر نشده بود بگوید زندانیان کهزیرک در اثر ابتلا به منتزیت به شهادت رسیده اند- در روز روشن برابر مطبش ترور شد و معلوم نشد دو موتورسوار تروریست، با چه اطمینانی نیم ساعت در خیابان بدون کاسکت چرخ زده اند تا مرحوم سودبخش از مطب خارج شود و با اسلحه ی مجهز به صداخف کن او را به قتل برسانند، معلوم نشد چرا دوربین های بلوار کشاورز هیچ فیلمی از زمان ترور دکتر سودبخش ندارند، معلوم نشد چرا فیلم داروخانه ی مجاور مطب ضبط شده ولی تاکنون هیچ منتهی بازداشت نشده و پرونده گویی بسته شده است، نظام باید به فکر این روزها می بود که یکی از افرادش ترور شود و مردم واکنشی به آن نشان ندهند. این بی تفاوتی هشدارآمیز است. آن را دریابید.

برادر میرحسین موسوی:

دل تنگ و دل نگرانیم، آزارمان می دهند



میرحسین میترسند میگوید: اینها می خواستند اذیت کنند و آزار بدهند. بیشتر از ۱۰ ماه است بلا تکلیف گذاشته اند. معنی این چیزی جز آزاد دادن نیست.

کمتر از دو ماه حبس غیر قانونی میرحسین موسوی و همراه همیشگی اش نگذشته بود که میر اسماعیل موسوی دار فانی را وداع گفت و آه ندیدن پسر دربندش را بر دل همه باقی گذاشت. آن روزها وقتی میر دربند برای دقایقی توانست با پیکر سرد شده ی پدر دیدار کند به تنها جمله ای بسنده کرد که این روزها معنایش برای برادران و دختران و یاران و همراهان سبز بیشتر معنا یافته است؛ صبر صبر صبر..

و حالا برادر بزرگتر که چمدانی از خاطرات پدر و برادر بر دوش دارد در پاسخ به اینکه چه باید کرد، میگوید: ما هم مثل شما.. کاری از ما بر نمی آید. هر کاری بخواهند دست خودشان است و انجام میدهند.

او اما مانند تمام دنیا دیده های دیگر که تاریخ خوانده امیدوار است و به گفته خود همه چیز رابه «خدای احد و واحد» واگذار کرده است. آرام و مطمئن میگوید: هر که حق هست خدا همان را می خواهد. دیر یا زود، حق همیشه پیروز است و بی شک میرحسین حق است. میرعبدالله قاطعانه تأکید میکند: برادرش کاری نکرده که مقصر باشد. آن ها زمانی که ناحق شد، از حق دفاع کردند و برای همین گرفتار شدند.

آقای موسوی افسوس میخورد و میگوید: مردم خودشان همه چیز را فهمیده اند. آن ها امروز همه چیز را می دانند اما چه می توانند بکنند وقتی هر کس نفس حق می کشد بازداشت می شود.

به او میگویم آیا با مسوولان سخنی دارید که میگوید: حرف خاصی خطاب به مسوولان ندارم. ما هم مثل همه ی مردم هستیم. از حرف ما چیزی در نمی آید همه چیز دست آنهاست.

مهدی کروبى در وضعیت انفرادى و بدون ملاقات است

اخیرا ماموران امنیتی امکانات و ملاقاتهای محدود مهدی کروبى را قطع کرده اند.

به گزارش کلمه، حسین کروبى با اعلام این خبر گفت: از روزی که آقای کروبى پيامی را مبنی بر فرمایشی خواندن انتخابات توسط مادرم، سرکار خانم فاطمه کروبى منتشر نموده اند از آنروز به بعد ملاقات هفتگی شیخ با مادرشان را قطع کرده اند و همچنین آن دو روزنامه ای را که مدت کوتاهی برای مطالعه در اختیارشان قرار داده می شد دیگر نمی دهند و ایشان در آپارتمان کوچکی به صورت انفرادی زندگی می کنند.

پیش از این نیز خانم فاطمه کروبى در دیدار با زندانیان پیش از انقلاب به این موضوع اشاره کرده و گفته بود: آقای کروبى از من خواستند در باب انتخابات پیش رو مطالبی را به اطلاع هموطنان برسانم و من چنین کردم. اما بدنبال انتشار خبر، ملاقات من هم با ایشان قطع شده است و رفتار ماموران وزارت اطلاعات بسیار توهین آمیز شده است.

مهدی کروبى چندی پیش در پيامی خطاب به مردم در خصوص انتخابات آینده مجلس گفته بود: می خواهند انتخاباتی فرمایشی و دستوری ترتیب دهند. آقایان هیچ اعتقادی به رای مردم ندارند و از هم اکنون خود را برای برگزاری انتخاباتی فرمایشی آماده می کنند.

زهرادر صدر: میرعبدالله موسوی برادر ارشد مهندس موسوی با ابراز نگرانی از بی خبری در مورد سلامتی خانواده برادرش میگوید: هیچ کس با آن ها ارتباط ندارد. مانع دیدار همه می شوند. دخترهایش، ما، برادران. اصلا نمیدانیم در چه شرایطی نگهداری میشوند. پیش از ۱۰ ماه است بلا تکلیف مانده ایم. او با اعلام اینکه حق همیشه پیروز است و بی شک میرحسین حق است. قاطعانه تأکید می کند: برادرش کاری نکرده که مقصر باشد. آنها زمانی که ناحق شد، از حق دفاع کردند و برای همین گرفتار شدند.

برادر سالخورده میرحسین که در مغازه کوچکش مشغول کسب است از آزار و اذیت ماموران امنیتی در امان نمانده و چند بار به مغازه اش رفته اند. بازجوشان او را مورد تفتیش و توهین قرار داده اند.

نمی تواند نگرانی خود را از حال برادر پنهان کند. برادری که ۸ سال در جنگ نشسته خوابید تا مردم سختی را کمتر حس کنند. چند روز پیش دلشوره و نگرانی امانش را بریده بود، دلشوره ای از همان جنس که می گویند درد برادر کمر برادر را خم می کند. آنقدر که دیگر طاقت نیاورد و از کنج مغازه ی کوچکش در محله درخونگاه به سوی زندان اخترا میرود شاید بتواند خبری از او بگیرد. اما با برخورد زنده زندانیان مواجه میشود.

با لحظه ی شیرین آذری برای خبرنگار کلمه تعریف میکند: نگران برادرم و همسرش بودیم که مدت ها است آنجا اسیر شده اند. دل ما برایشان خیلی تنگ شده.

میرعبدالله موسوی میگوید: خیلی وقت بود مشتاق زیارتشان بودیم. میگوید: کاری نداشتم، نگران بودیم. نگرانی یک برادر برای برادر. می خواستیم بریم و فقط ببینمشان. می خواستم مطمئن شوم که حال آن ها خوب است، اما نگذاشتند.

آقای موسوی با صدایی غمگین و در عین حال مهیوت می گوید: مامورهای آنجا گفتند ما چنین آدمی را نمی شناسیم. من گفتم چطور نمی شناسید؟ همه ی دنیا ایشان را می شناسند شما چطور او را نمی شناسید؟

ده دقیقه ای ایستادیم. گفتند بروید منزلتان. ما رفتیم و دوباره برگشتیم اما باز مانع شدند و نگذاشتند برادرم را ببینم. فرزند ارشد مرحوم میر اسماعیل موسوی را دیگر ناباورانه تکرار می کند: گفتند ما اصلا کسی را به اسم موسوی نمی شناسیم. وقتی از اخبار رسانه های دولتی می گویم و ادعاهایی که «عزیزانش در بند نیستند و صرفاً تحت حفاظت هستند» میگوید: هیچ کس با آن ها ارتباط ندارد. مانع دیدار همه میشوند. دخترهایش، ما، برادران. اصلا نمیدانیم در چه شرایطی نگهداری میشوند. همه همینطور بلا تکلیف مانده ایم.

میرعبدالله تصریح میکند: حدود یکی دو ماه پیش دختر برادرم توانست بود آنها را ببیند و بعد از آن دیگر هیچ خبری نداریم. اینکه اصلا نمی دانیم در چه حالی اند و آیا مریض هستند و یا سالم، آزار دهنده است.

با برادر بزرگ میرحسین موسوی از اتهام هایی که این ماه ها به او زده شد میگویم و اینکه چطور میتوان به کسی که در بحرانی ترین شرایط، ۸ سال زیر تهاجم مستقیم دشمن، کشور را اداره کرده است اتهام ارتباط با بیگانگان و خیانت به کشور را زد، با دلی گرفته فقط می گوید: «میرحسین اهل این حرفها نیست. این شایعات را از خودشان در آورده اند...»

انگار به خاطرات گذشته بازگشته آرام و نامفهوم، گویی با خود فکر میکند، میگوید: «اینها رفتار خوبی نکردند و همه را گرفتار کرده اند. اگر رفتار مناسبی داشتند این پیش آمدها اتفاق نمی افتاد.»

با کمی مکث اضافه میکند: «قرار نیست کسی را بگیرند بدون محکمه و قاضی همینطور نگه دارند و نگذارند با هیچ کس دیدار داشته باشد. بالاخره باید کاری کرد. یک دادگاهی تشکیل شود و ببینند که چه گناهی مرتکب شده اند. اگر مقصر بودند، هر چقدر قانون گفت نگهبان دارند اما نمی شود که بدون هیچ گناه و بی دادگاه و قاضی زندانشان کنند.»

این برادر دل تنگ که به گفته خود وارد وادی بی رحم سیاست نشده، در پاسخ به این سوال که چرا برخی از آزادی